



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

مارکس و انگلس به مثابه کمونیست‌های رمانتیک

میشل لووی

ترجمه‌ی: امانوئل شکریمان



خرداد ۱۳۹۸

مقدمه

معمولا سوسیالیسم فرانسوی، فلسفه آلمانی و اقتصاد سیاسی بریتانیایی به عنوان منابع اصلی کمونیسم مارکس و (انگلس) شناخته می‌شوند. من همچنین علاقه‌مند هستم که مورد دیگری را هم اضافه کنم، شاخصی که به اندازه سه مورد دیگر دارای اهمیت است. این مورد آخر به مارکس کمک کرد تا دیدگاه خود در مورد نقد سرمایه‌داری و جامعه‌ی رها شده را شکل دهد، این مورد رمانتیسیسم است. در ادامه من منابع رمانتیک را بررسی کرده و مشخص می‌سازم که تا چه حدی متون مارکس و انگلس از ابعاد رمانتیک برخوردار است. من بر آنم که مارکس و انگلس متفکرانی رمانتیک نبودند. ولیکن قرابت زیادی میان مارکسیسم و رمانتیسیسم وجود دارد. این امر بیشتر اوقات نادیده گرفته شده است.

رمانتیسیسم چیست؟

این بحث نخست به فهمی درخور از رمانتیسیسم نیاز دارد. بیشتر مطالعات در رابطه با رمانتیسیسم بر این فرض به ظاهر مسلم مبتنی است که پژوهشگر با جنبش ادبی ابتدای قرن نوزدهم سر و کار دارد. از نظر من - دیدگاهی که با همکاری رابرت سپیر [۱] تکوین یافته است - این فرض به دو دلیل غلط است: نخست اینکه رمانتیسیسم بسیار فراتر از پدیده‌ای ادبی است - اگرچه رمانتیسیسم دوره ادبی مهمی بوده است - و در ۱۸۳۰ یا ۱۸۴۸ پایان نیافت. در حقیقت، رمانتیسیسم به مثابه اعتراض فرهنگی علیه عصر صنعتی مدرن / تمدن سرمایه‌داری یکی از اشکال اصلی فرهنگ مدرن است که از ژان ژاک روسو - بنیانگذار نگارش رمانتیسیسم در میانه قرن هجدهم - آغاز شده و تا به امروز ادامه داشته شده است. یکی از ویژگی‌های جهان‌بینی رمانتیک (۱) را می‌توان به عنوان شورش علیه وجوه کلیدی این تمدن - تخریب جهان مدرن، کمی‌سازی (Quantification) فراگیر و مکانیزه‌سازی زندگی، انهدام جامعه و از این دست - به نام ارزش‌های پیشاسرمایه‌داری یا پیشامدرن در نظر گرفت. البته رمانتیسیسم حوزه‌ی سیاسی همگنی نیست؛ رمانتیسیسم شامل طیف گسترده‌ای از انتخاب‌ها می‌شود، که بیش‌تر آنها به سمت یکی از این دو قطب متمایل می‌شوند: رمانتیسیسم ارتجاعی یا محافظه‌کار، که در رویای بازگشت به گذشته است؛ یا رمانتیسیسم آرمان‌گرایانه یا انقلابی، که مسیری انحرافی را از گذشته به سمت آینده‌ای رهاشده (Emancipated) برقرار می‌کند. بیش‌تر مطالعات رمانتیسیسم سیاسی تنها به اولین قطب مربوط می‌شود که شامل چهره‌هایی همچون نووالیس (Novalis)، آدام مولر (Adam Müller)، شاتوبریان (Chateaubriand)، جان راسکین (John Ruskin) و ارنست یونگر (Ernst Jünger) است. با این حال، جریان‌رهایی‌بخش نیز دست‌کم به همان اندازه مهم است و شامل چهره‌هایی همچون ژان ژاک روسو (Jean-Jacques Rousseau)، ویلیام بلیک (William Blake)، فریدریش هولدرلین (Friedrich Hölderlin)، ویلیام موریس (William Morris) و ای. پی تامپسون (E. P. Thompson) است. موارد متعددی

از رمانتیسیست‌های انقلابی همچون فریدریش شلگل (Friedrich Schlegel) یا ساموئل تیلور کالریج (Samuel Taylor Coleridge) وجود داشتند، که محافظه‌کار شدند، همچنین موارد عکس آن نیز وجود دارد: ویکتور هوگو و ویلیام موریس نمونه‌های برجسته این چرخش معکوس هستند. کارل مارکس و فریدریش انگلس ارتباط نزدیکی با قطب رمانتیسیسم آرمان‌گرا/ انقلابی داشتند، اما، همان‌طور که خواهیم دید، آنها هم‌چنین به نقد ضد سرمایه‌داری نویسندگان محافظه‌کار رمانتیکی هم‌چون توماس کارلی و بالزاک علاقه‌مند هستند. یکی از بهترین تعاریف رمانتیسیسم، تعریفی است که توسط خود کارل مارکس پیشنهاد شده است. او در دست‌نوشته ناتمام *گروندریسه* نوشت (۱۸۵۷-۵۸):

در دوره‌های قبلی تحول انسانی، افراد آشکارا از وفور بیش‌تری برخوردار بودند، چرا که وفور شرایط مادی آنها و رویارویی آنها به صورت روابط و قدرت‌های مستقل اجتماعی، هنوز شکل نگرفته بود. حسرت این وفور در گذشته و پذیرفتن تهی‌مایگی امروزین، مضحک است. دستگاه مفهومی بورژوازی هرگز قادر نبود تا از مخالفت نسبت به رویکرد رمانتیک (۲) فراتر رود. و از این رو، این دیدگاه آن را به سان موضع مخالف توجیه‌گر (۳) خود تا زمان ناپدید شدن مسرت‌بخش بورژوازی دنبال خواهد کرد. [۲]

این قطعه‌ی مارکس حاوی سه استدلال مهم و جالب است: در اولین مورد، مارکس به طور کامل دیدگاه رمانتیک در مورد وفور پیشینی در دوران پیش‌سرمایه‌داری را می‌پذیرد؛ در مورد دوم وی توأمان توهم رمانتیک بازگشت به گذشته و توجیه رسمی بورژوازی فعلی را رد می‌کند؛ در نهایت، مارکس نقد رمانتیک از دنیای بورژوازی را به عنوان نقدی توجیه‌گر در نظر می‌گیرد - یک نقطه متقابل سلب‌کننده که تا پایان جامعه بورژوایی آن را مانند سایه دنبال خواهد کرد. [۳] به اعتقاد من، این گذار نه تنها توضیحی شگرف درباره چپستی رمانتیسیسم و چرایی بقای طولانی مدت وجود سرمایه‌داری ارائه می‌دهد، بلکه به ما بینشی درباره رویکرد مارکسیسم نسبت به رمانتیسیسم ارائه می‌دهد.

قرابت مارکسیسم و رمانتیسیسم

همانطور که نقل قول قبلی از *گروندریسه* نشان می‌دهد، متصف کردن مارکس به عنوان متفکری رمانتیک اشتباه است. با این حال، همانطور که من استدلال خواهم کرد، رمانتیسیسم بُعد مهمی از انتقاد مارکس از نظام سرمایه‌داری و مفهوم وی درباره کمونیسم است. قرابت میان مارکسیسم و رمانتیسیسم در طریقه مخالفت آن‌ها با فرهنگ عقلانی‌شده بورژوازی است که بوسیله چندین جامعه‌شناس و فیلسوف بررسی شده و مورد بحث قرار گرفته است. یکی از نخستین بررسی‌ها را کارل مانهایم در «*اندیشه محافظه‌کاری*» (۴) انجام داده است. [۴] او نشان می‌دهد که تعدادی از مخالفت‌ها - انضمامی در مقابل انتزاعی، پویا یا

دیالکتیک در مقابل ایستا، کلیت در مقابل چندپارگی، فهمی تمامیت‌خواه از تاریخ در مقابل رویکردی فردیت‌گرا – ویژگی‌هایی است که چه راست و چه چپ در انتقادات خود از اندیشه بورژوازی در مورد قانون طبیعی (۵) مطرح می‌کنند. با این حال، بیشتر نمونه‌هایی که مانهایم از موضع مارکسیستی مطرح می‌کند، از کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی لوکاچ اخذ شده است، کتابی که در حال حاضر ترکیبی از مارکسیسم با جامعه‌شناسی آلمان است که ملهم از رمانتیسیسم است. علاوه بر این، مانهایم بیشتر به شباهت‌های روش‌شناختی میان مارکسیست‌های انقلابی و اسلوب‌های اندیشه‌ورزی محافظه‌کارانه رمانتیک علاقه‌مند بود تا نسبت به همگرایی احتمالی انتقادات بنیادی از جامعه بورژوازی – صنعتی. [۵]

به تبعیت از مانهایم، تعدادی از جامعه‌شناسان یا مورخان ادبیات به ارتباط میان رمانتیسیسم و مارکسیسم اشاره کردند. آلون گولدر بر وجود «موفه‌های مهم رمانتیک» در اندیشه مارکس اصرار داشت؛ [۶] ارنست فیشر بر این بود که مارکس «شورش رمانتیک علیه دنیایی که همه چیز را تبدیل به کالا کرده و انسان را به جایگاه ابژه تنزل داده است» [۷] را در دیدگاه سوسیالیستی خود جای داده است. بی‌تردید، مفهوم از خودبیگانگی مارکسیستی قویا با رمانتیسیسم آمیخته است. همانطور که اشتفان مزاروش (István Mészáros) نشان داده است، یکی از مهمترین منابع اندیشه مارکس، نقد روسو از بیگانگی خود به عنوان «فروختن آزادی فرد» (Selling one's freedom) است. [۸] هم فیشر و هم گولدر رویای انسان کامل و فراتر از چندپارگی، دسته‌بندی و از خودبیگانگی را به عنوان پیوند اصلی میان مارکس و میراث رمانتیسم در نظر می‌گیرند. اخیراً یورگن هابرماس اندیشه مارکس جوان را به عنوان صورتی از «سوسیالیسم رمانتیک» مورد انتقاد قرار داد، بدین صورت که «تجمع آزاد تولیدکنندگان همواره مملو از ایماژهای نوستالژیک انواع اجتماعی – از جمله خانواده، همسایه و اصناف – بوده است که باید سراغ آنها را در جهان دهقانان و استادکاران گرفت، این تجمع با یورش خشونت‌بار یک جامعه‌ی رقابتی رو به فروپاشی گذاشت، و نابودی آن به‌سان یک فقدان تجربه شد». [۹] مطابق نظر هابرماس، تصور جامعه‌ای که در آن از خودبیگانگی شدن افراد در ارتباط با خود، محصول کار خود و دیگران متوقف می‌شود، اتوپیایی است که در رمانتیسیسم ریشه دارد. [۱۰]

به لطف این قرابت‌ها و قیاس‌ها که در اینجا پدیدار شد و در طول قرن بیستم یک مارکسیسم رمانتیک چشمگیر و شایعی بسط یافت. نمونه‌های زیادی به ذهن خطور می‌کند: ویلیام موریس، نویسنده رمان آرمان‌گرایانه‌ی اخباری/از هیچ جا [۱۱]، که در آن سوسیالیسم انقلابی را با نوستالژی گوتیک ترکیب کرده بود منجر به تاثیری شدید بر رادیکالیسم انگلیسی شد. ارنست بلوک، فیلسوف امید، که می‌توان به اولین مقالات او، روح اتوپیا (The Spirit of Utopia) [۱۲] و توماس مونتسیر: الاهی‌دان/انقلاب (Thomas Münzer:)

(Theologian of Revolution) [۱۳]، به عنوان متون انقلابی رمانتیک اشاره کرد؛ آندره برتون، بنیانگذار سورتالیسم، که در سال ۱۹۳۵ درخواست شاعر فرانسوی رمبو برای «تغییر زندگی» و فراخوان مارکس برای «تغییر جهان» را در قالب خواسته‌ای واحد در هم ادغام کرد. خوزه کارلوس ماریاتگویی (José Carlos Mariategui)، مارکسیست بزرگ اهل پرو، که خواستار سوسیالیسمی هندو-آمریکایی بود، ریشه در سنت‌های کولکتیویست بومی (کمونیسم اینکا) داشت؛ مکتب فرانکفورت (بنیامین، آدورنو و مارکوزه)، که بسیاری از نقدهای آنها از تمدن سرمایه‌داری مرهون سنت رمانتیک است؛ هنری لوفور (Henri Lefebvre)، فیلسوف کمونیست مخالف، که در سال ۱۹۵۸ خواستار رمانتیسمی جدید شد؛ گی دوبور (Guy Debord)، بنیانگذار موقعیت‌گرایی (Situationism)، که انتقادات وی علیه جامعه نمایش (Society of the Spectacle) [۱۴] با احساسات رمانتیک ملانکولیک اشباع شده‌اند؛ مورخ انگلیسی ای.پی تامپسون، نویسنده زندگینامه درخشان ویلیام موریس، به نام *از رمانتیک به انقلابی* (From Romantic to Revolutionary) [۱۵]؛ و جمله دیگران. بدیهی است که هر یک از متفکرین بسیار متفاوت از یکدیگر هستند و در قالب یک مکتب فلسفی یا سیاسی مشترک نمی‌اندیشند، با این وجود آنها در تمایل برای ایجاد ادغامی انفجاری از اجزای قدرتمند کمونیسم مارکسیستی و رمانتیک انقلابی مشترک هستند. در انتقاد شدید آنها از تمدن سرمایه‌داری و در رؤیای آنها درباره‌ی جامعه جدید، ارزش‌های پیشاسرمایه‌داری، آثار فرهنگی و اشکال اجتماعی، مرجعی حیاتی هستند.

کارلایل، بالزاک، سیسموندی و مانیفست کمونیست

اکنون تلاش کنیم تا مارکس و انگلس را در ارتباط با رمانتیسم ارزیابی کنیم. ما می‌دانیم که مارکس در طی سال‌های تحصیل خود در دانشگاه بن، در دوره آموزشی که توسط رمانتیکی قدیمی یعنی شگل با موضوع هومر ارائه شده حضور داشته است. نوشته‌های ابتدایی مارکس - اشعار، درام‌ها و نمایشنامه‌ها - به طور قابل توجهی حاکی از ادبیات رمانتیک (آنها قرابت خاصی با نوشته‌های هافمن دارند) هستند، و آنها شواهدی از شورش‌های معمول رمانتیک را در بردارند. علاوه بر این، به طور شگفت‌انگیزی، نخستین تلاش مارکس برای نقد هگل به شدت تحت تاثیر فلسفه طبیعت شلینگ قرار داشت. [۱۶] تحلیلی جالب از تاثیر رمانتیسم بر اشعار مارکس جوان توسط لئونارد پی وسل در کتاب او، کارل مارکس، طنز رمانتیک و پرولتاریا ارائه شده است. متأسفانه بخش عمده‌ای از کتاب وسل شامل تلاشی کاملاً دلبخواهی برای تقلیل تمام اندیشه‌های سیاسی مارکس به «افسانه‌پردازی» (Mythopoetry) است. [۱۷] مارکس پس از گرویدن به دیالکتیک هگلی، ماتریالیسم و فلسفه پراکسیس (۱۸۴۵-۱۸۴۰)، رمانتیسم دوران جوانی خود

را کنار گذاشت: به نظر می‌رسد که در فلسفه تاریخ نوین او هیچ جایی برای نوستالژی وجود نداشته است. در مانیفست حزب کمونیست [۱۸]، او به عنوان امری «ارتجاعی» هر گونه خیال بازگشت به پیشه‌وری و یا دیگر شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری را رد می‌کند. مارکس از نقش تاریخی پیشرونده سرمایه‌داری صنعتی تجلیل می‌کند، آنچه که نه تنها نیروهای تولید را در مقیاس وسیع و بی‌سابقه‌ای توسعه می‌دهد، بلکه همچنین اقتصاد جهانی را هم یکپارچه می‌سازد - یک شرط مقدماتی ضروری برای بشریت سوسیالیستی آینده. او همچنین سرمایه‌داری را برای ازهم‌دریدن پرده‌های حائل که استثمار موجود در جوامع پیشاسرمایه‌داری را پنهان می‌کرده‌اند، می‌ستاید. اما این نوع ستودن فحواً کنایه‌آمیزی داشت: شیوه تولید سرمایه‌داری از سوی دیگر و در مقابل با ترویج شیوه‌های منفعت‌طلبانه‌تر، گسترده‌تر و بی‌رحمانه‌تر استثمار، به بسط آگاهی و مبارزه طبقاتی در میان ستمدیدگان کمک می‌کند. رویکرد ضدسرمایه‌دارانه‌ی مارکس به دنبال نفی انتزاعی تمدن صنعتی مدرن (بورژوازی) نیست، بلکه وی به جای آن آفهبونگ (نفی، حفظ و فراروی) را مطرح می‌کند: نفی آن به رغم حفظ بزرگترین دستاوردهای آن؛ فرارفتن از آن بوسیله یک شیوه تولید برتر. با این حال مارکس از روی دیگر سکه «تمدن» غافل نبود؛ در مانیفست کمونیست می‌توان نمونه‌های برجسته‌ای از رویکردی انتقادی یافت که برای مثال در مقابل شیوه، خباثت و ستمگری وحشیانه صاحبان کارخانه و بربریت بحران سرمایه‌داری مطرح شده است. علاوه بر این، او با استناد به روایات معمولی با تاکید بر اینکه در جامعه بورژوازی «شان فرد به یک ارزش مبادله ساده تنزل یافته است»، به دنبال آن است که تمام روابط انسانی با پرداخت پول بی‌احساس - مفهوم پیوند پولی کارلایل - جایگزین شده و در آب‌های منجمد خودبینی حسابگرانه غرق شده است. [۱۹] علاوه بر این، در فصل بیست و پنجم *کاپیتال*، «قانون عمومی انباشت سرمایه‌داری» [۲۰]، مارکس از رویکردی دیالکتیکی برای توصیف سرمایه‌داری به عنوان یک نظام استفاده می‌کند، نظامی که هر نوع پیشرفت اقتصادی را به یک فاجعه عمومی تبدیل می‌کند. از طریق تجزیه و تحلیل فاجعه‌های اجتماعی ناشی از تمدن سرمایه‌داری - و همچنین از طریق علاقه وی به جوامع پیشاسرمایه‌داری - وی بازگشتی دوباره به سنت رمانتیک داشته است. کار مارکس و انگلس نه تنها آشکارا تحت تاثیر اقتصاددانانی نظیر سیسموندی و پوپولیست روسی نیکولای دنیلسون، که با آنها طی یک دوره بیست ساله مراد شده‌اند، قرار داشت، بلکه از نویسندگانی مانند چارلز دیکنز و انوره دو بالزاک، فیلسوفانی اجتماعی نظیر توماس کارلایل، و مورخان اجتماعات کهن همچون گئورگ مائورر، بارتلد گئورگ نیبور، و لوئیس مورگان نیز متأثر بود. هم مارکس و هم انگلس احترام خاصی برای منتقدان رمانتیک سرمایه‌داری قائل بودند و به وامدار بودن اندیشه‌های خود به ایشان اذعان دارند، افرادی نظیر فرانسوا ماری چارلز فوریه، پیر لورو و موزس هس.

در میان منتقدان رمانتیکِ جامعه‌ی سرمایه‌داری، احتمالاً توماس کارلایل علی‌رغم اختلافات مشهود یکی از اثرگذارترین متفکرین بر مارکس و انگلس بوده است. آنها به ویژه در انتقاد شدید خود از جامعه مدرن بورژوازی به عنوان تمدنی که تمام ارزش‌های فرهنگی یا معنوی آن قربانی «مذهب پول» شده، تحت تاثیر وی بودند. انگلس در ۱۸۴۴ خوانشی پرشور از کتاب *گذشته و حال* (۱۸۴۳) [۲۱] کارلایل ارائه کرد. او نطق‌های آتشین کارلایل بر ضد «مامونیسیم» (۶) یعنی فرقه مامون – الوهیت باستانی پول یا طلا – که در انگلستان حکمفرما بود – را به نشان تأیید آن‌ها نقل کرد. انگلس حتی زمانی که مواضع محافظه‌کارانه‌ی کارلایل را نقد می‌کرد، رابطه قاطع میان این مواضع و منفعت اجتماعی (Social interest) این اثر را تصدیق کرد: «توماس کارلایل اساساً یک توری (۷) بود... اما در این نمی‌توان تردید داشت که یک ویگ (۸) هرگز نتوانسته کتابی بنویسد که حتی به اندازه‌ی نیمی از کتاب *گذشته و حال* او بشردوستانه باشد». فلسفه‌ی کارلایل ملهم است از «بازمانده‌های رمانتیسیسم توری»، اما با این همه، او تنها فرد انگلیسی متعلق به طبقه‌ی «محترم» است که «چشمانش را دست‌کم بر واقعیت‌های موجود باز نگاه داشته» و «زمان حال بی‌واسطه را به‌درستی درک کرده است». [۲۲] مارکس نیز کتابچه‌ی کارلایل در مورد منشورگرایی (۹) را بدقت خواند. اثری که در آن کارلایل از خودبیگانگی طبقه کارگر را تقبیح کرده و اقتصاد سیاسی بازار آزاد لیبرال را نقد کرده است. مارکس هنگامی که در سال ۱۸۴۵ این اثر را خواند، قطعاتی چند از آن را در یادداشت‌های خود نگاشت. در یکی از این متن‌ها تصویر رمانتیک حیرت‌انگیزی از سرمایه‌داری صنعتی وجود دارد: «اگر انسان‌ها ایمان خود را به خدا از دست داده‌اند، تنها راه گریز آنها از درافتادن به بی‌خدایی کورِ ضرورت و مکانیسم که آن‌ها را همچون یک ماشین بخارِ جهانی هولناک در خود نگه می‌دارد، مثل یک گاو فالاریس (۱۰) دهشتناک که آن‌ها را درون شکم آهنین خود محبوس می‌کند، شورش خواهد بود – چه با امید به کامیابی و چه بدون این امید». [۲۳]

انگلس در مقاله‌ای به سال ۱۸۵۰ به کارلایل بازگشت، هرچند این بار قاطعانه آخرین نوشته‌های او را رد کرد. او تحلیلی از کار کارلایل در دهه‌ی ۱۸۴۰ به دست داد که در نوع خود بسیار روشنگرانه بود:

اعتبار توماس کارلایل به این است که در آثار خود به شیوه‌ای حتی بعضاً انقلابی، بر ضد بورژوازی موضع گرفت، آن‌هم در ایامی که رویکردها، ذائقه‌ها و ایده‌های بورژوازی سرتاسر ادبیات رسمی انگلستان را تماماً به زیر یوغ بندگی خود کشیده بود؛ برای مثال، در تاریخ انقلاب فرانسه وی، در دفاع او از کرامول، در رساله خود در باب چارتریسم، و در گذشته و حال. اما در تمام این

متن‌ها نقد زمان حال پیوند تنگاتنگی دارد با تجلیل به طرزی عجیب غیرتاریخی او از قرون

وسطی، که این، ویژگی معمول سایر انقلابیون از جمله کابت و چارلیست‌ها هم هست. [۲۵]

این اظهارات توجه ما را به دو گزاره‌ی اساسی تلقی مارکسیستی از رمانتیسم جلب می‌کند: نخست آن که نقد رمانتیک اکنونیت سرمایه‌دارانه «پیوند تنگاتنگی دارد با» نوستالژی برای گذشته، و دوم آن که، در موارد خاصی ممکن است این نقد حائز یک بُعد حقیقتاً انقلابی باشد.

بالزاک، که شاید بتوان او را یکی از گزنده‌ترین منتقدان رمانتیک تمدن بورژوازی نامید، تاثیری به همین اندازه مهم بر مارکس و انگلس نهاد، به طوری که انگلس اذعان کرده است که از آثار بالزاک «بیش از تمام مورخان، اقتصاددانان و آماردانان مدعی عصر حاضر» درس گرفته است. [۲۶] این عبارت تقریباً عین به عین نقل قولی از مارکس است که او چند دهه پیش‌تر در مورد نویسندگان انگلیسی‌ای همچون دیکنز، شارلوت برونته و خانم گاسکل گفته بود: «اخوت تحسین‌برانگیزی بین رمان‌نویسان انگلیسی وجود دارد، همان نویسندگانی که نوشته‌های گویا و فصیح آن‌ها در قیاس با تمام سیاستمداران حرفه‌ای، تبلیغات‌چی‌ها و اخلاق‌گرایان، حقایق اجتماعی و سیاسی بیش‌تری را در جهان برملا کرده است». [۲۷]

آشکار است که خوانش مارکس و انگلس از کارلایل و بالزاک تا حد زیادی گزینشی است: هم مارکس و هم انگلس صراحتاً توهّمات ارتجاعی این دو نویسنده را رد می‌کنند. اما آن‌ها بدون آن که تردیدی به دل راه دهند نقد مدرنیته‌ی صنعتی-بورژوایی نویسندگان را به عاریت می‌گیرند، هرچند نقد آنها عمیقاً بر ارزش‌های فرهنگی-اجتماعی و اخلاقی پیش‌سرمایه‌دارانه مبتنی است. مارکس و انگلس هردو مسحور شیوه‌ی کار بالزاک شدند، شیوه‌ای که وی در آن قدرت تباه‌کننده پول، دستکاری‌های پیچیده الیگارشی مالی، پیگیری بدون وجدان، بی‌رحمانه و به‌طوری وسواس گونه سود و انباشت از سوی بانکداران، صنعتگران و صاحبان اموال را به طور کلی شرح داده بود.

این به‌عاریت‌گیری، در متن به ظاهر «مدرنیستی» (یعنی موافق با پیشرفت سرمایه‌دارانه) همچون مانیفست حزب کمونیست مشهود است. هرچند مارکس و انگلس جریان‌ات رمانتیک را «ارتجاعی» می‌دانند، اما آن‌ها به وضوح، ارزش نقد اجتماعی این جریان‌ات را بواسطه مشارکت آنها در محکوم کردن تخریب بورژوایی تمام صفات انسانی، کالایی شدن و استثمار بی‌رحمانه کارگران تصدیق کردند. همانند آنها، مارکس همانطور که در مانیفست نگاشته‌اند متقاعد شدند که بورژوازی «شأن انسان را به ارزش مبادله ساده تقلیل داد». حتی «سوسیالیسم فئودالی»، ترکیبی منحصر به فرد از «پژواک گذشته» با «بیم آینده»، به‌رغم «ناتوانی تام آن در فهم پیشروی تاریخ مدرن» این شایستگی انکارناپذیر را دارد که «گه‌گاه با نقد تلخ، طنزآمیز و گزنده، درست به قلب سرمایه‌داری یورش می‌برد». [۲۸] جالب است که توجه داشته باشیم که

این عبارت تقریباً بلاغی بالزاک در مورد نقد اشرافی بورژوازی لیبرال از رمان او (Le Cabinet des Antiques) [۲۹] نقل شده است. همچنین مارکس و انگلس در مورد «سوسیالیسم خرده‌بورژوازی» سیسموندی و پیروان وی، به‌رغم محدودیت‌های آن، اذعان می‌کنند که این مکتب

تضادهای بنیادین شرایط تولید مدرن را با تیزی موشکافانه‌ای تجزیه و تحلیل کرد. توجهات ریاکارانه‌ی اقتصاددانان را برملا ساخت. به طریقی انکارناپذیر پیامدهای فاجعه‌بار ماشینیسیم و تقسیم کار، تمرکز سرمایه و زمین در دستان عده‌ای انگشت‌شمار، مزاد تولید و بحران‌ها را به اثبات رساند. فلاکت‌گریزناپذیر خرده‌بورژوازی و دهقانان، سیه‌روزی پرولتاریا، هرج‌ومرج در تولید، نابرابری‌های فاحش در توزیع ثروت و... را یادآور شد. [۳۰]

این بند اقراری نسبتاً چشمگیر به یک دین فکری است. در واقع، مارکس و انگلس کل تحلیل این جریان رمانتیکِ خرده‌بورژوازی از فجایع اجتماعی برآمده از سرمایه‌داری را با رویکرد خودشان به جامعه‌ی بورژوازی ادغام کردند، هر چند به‌صراحت راه‌حل‌های ایجابی پیشنهاد شده از سوی این جریان را رد کردند. با این‌همه، آن‌ها در تحسین نقش به‌غایت انقلابی بورژوازی فاتح و دستاوردهای اقتصادی آن سخاوتمندانه عمل می‌کنند، دستاوردهایی که از دید آن‌ها مافوق اهرام مصر و قنات‌های رومی قرار دارند و راه را برای شرایط مادی انقلاب کارگری هموار می‌سازند. [۳۱]

با این وصف، نکته‌ای که پل برینز (Paul Breines) در مورد مانیفست بیان می‌کند، بسیار به‌جا به نظر می‌رسد

در مانیفست و نوشته‌های قبل‌تر مارکس، انقلاب صنعتی سرمایه‌داری و کل جهان مناسبات ابژه‌گشته‌ای که خلق می‌کند، همزمان به‌مثابه چیزی هم‌رهایی‌بخش و هم سرکوبگر فهمیده می‌شوند، ... روشنگری و فرزند خلفش فایده‌گرایی بر وجه‌رهایی‌بخش این تصویر، و جریان رمانتیک بر وجه سرکوبگرانه‌ی آن انگشت گذاشته‌اند. مارکس تنها کسی بود که هر دوی این رویکردها را [با ادغام‌شان] درون یک بینش انتقادی واحد تغییر داد. [۳۲]

مارکس و انگلس در صورت‌بندی‌های پیشا سرمایه‌داری

به‌رغم این‌همه، ما نمی‌توانیم با برینز همدل باشیم آن‌جایی که تأکید می‌کند در نوشته‌های مارکس و انگلس در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم، این فقط ریشه‌ی فایده‌گرایی است که می‌بالد و رشد می‌کند، حال آن‌که جنبه‌ی رمانتیک آن‌ها رو به زوال می‌رود و تباه می‌شود. این مدعا به هیچ وجه بدیهی نیست، چرا که از دهه‌ی ۱۸۶۰، مارکس و انگلس علاقه و همدلی رو به افزایشی را نسبت به صورت‌بندی‌های اجتماعی

پیشاسرمایه‌دارانه‌ی خاصی — تم خصلت‌نمای رویکرد رمانتیک به تاریخ — ابراز داشتند. شیفتگی آن‌ها به اجتماعات روستایی آغازین — از جنز (Gens) یونانی (ساختار کلانی مربوط به دوران باستانی پیشاتاریخی) تا آبشچینای (Obschtchina) [۳۳] روسی (کمونته‌ی روستایی سنتی) — از این باور آن‌ها ناشی می‌شد که این صورت‌های کهن، واجد همان ویژگی‌های اجتماعی‌ای هستند که تمدن‌های مدرن آن‌ها را از کف داده‌اند؛ ویژگی‌هایی که ابعاد خاصی از یک جامعه‌ی کمونیستی آتی را تجسم می‌بخشند.

کشف آثار مائورر (Georg Maurer)، مورخ اجتماعات ژرمنی باستانی، و بعدها لویی مورگان، سبب شد مارکس و انگلس ارزش جدیدی برای گذشته قائل شوند. به لطف این نویسندگان، آن‌ها توانستند از نوعی صورت‌بندی پیشاسرمایه‌دارانه‌ی مثالی — اجتماع ابتدایی — سخن برانند که با نظام فئودالی مورد تمجید رمانتیک‌های سنتی متفاوت بود. مارکس در نامه‌ای به انگلس به تاریخ ۲۵ مارس ۱۸۶۸، که در آن از کتاب مائورر بحث می‌کند، آشکارا از گزینش سیاسی یک گذشته‌ی بدیل سخن به میان می‌آورد:

نخستین واکنش به انقلاب فرانسه و روشنگری وابسته بدان، طبیعتاً از منظر قرون وسطایی و رمانتیک بود و حتی کسانی همچون برادران گریم هم از این قاعده مستثنا نبودند. دومین واکنش به آن، غرق‌شدن در آن سوی قرون وسطی تا دوران آغازین هر ملتی است — و این واکنش دوم با گرایش سوسیالیستی متناظر است، هرچند این انسان‌های فاضل هیچ ندانند که با آن همسویی دارند. به‌علاوه، اینان از کشف جدیدترین چیزها در دل کهن‌ترین اعصار متعجب می‌شوند، حتی کشفی چنان مساوات‌طلبانه که می‌توانست لریزه بر اندام پرودون بیندازد. [۳۴]

انگلس هم تحت تأثیر پژوهش مائورر قرار داشت، پژوهشی که در کنار سایر مباحث آن جستار کوتاهی درباره‌ی مارک آلمانی کهن داشت. انگلس با اتکا بر این جستار، «رواج دوباره‌ی این مارک» به‌مثابه یک برنامه‌ی سوسیالیستی برای نواحی روستایی را مطرح کرد. [۳۵] او حتی از مائورر نیز فراتر رفت، چرا که به باور انگلس، مائورر هنوز هم به‌شدت تحت تأثیر تکامل‌گرایی عصر روشنگری (Aufklärung) قرار داشت: انگلس در نامه‌ای به مارکس به تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۸۸۲ از پافشاری مائورر بر «این مفروض روشنگرانه که از قرون وسطی به بعد چیزها می‌بایست بی‌وقفه در جهت بهترشدن تغییر کرده باشند» گله و شکایت می‌کند و می‌افزاید: «این باور سبب می‌شود که مائورر نه‌تنها ماهیت آنتاگونیستیک تحول واقعی را درنیابد، بلکه همچنین متوجه پسرفت‌های فردی آن هم نشود.» [۳۶] این بند به سنتز بسیار دقیقی از موضع‌گیری بنیادین انگلس و مارکس در قبال این مسئله اشاره می‌کند: نخست، رد پیشرفت‌باوری خطی و خام‌اندیشانه — هر چند نگوییم توجیه‌کننده — که عموماً جامعه‌ی بورژوازی را برتر از شکل‌های اجتماعی قبلی می‌داند؛

دوم، تأکید بر ماهیت تناقض‌آمیز پیشرفتی که بی‌تردید سرمایه‌داری مسبب آن بوده است؛ سوم، این حکم انتقادی که تمدن سرمایه‌دارانه - صنعتی، از منظر انسانی، نسبت به اجتماعات گذشته، از برخی لحاظ یک گام عقب‌نشسته است.

این گزاره‌ی پایانی همچنین یکی از موضوعات اصلی کتاب *منشا خانواده* است. [۳۷] انگلس این کتاب را با مطالعات مورگان درباره‌ی تبار می‌آغازد و، تا حدودی، با نظر به جوامع ابتدایی، بر پس‌رفتی تأکید می‌ورزد که تمدن بدان دامن زده است:

و این ساخت ابتدائی، با تمام سادگی کودکانه خود، چه شگرف است! همه امور - بدون سربازها، ژاندارم‌ها یا پلیس، به خوبی می‌چرخد؛ بدون نجبا، پادشاهان، حکام، والی‌ها یا قاضی‌ها؛ بدون زندان‌ها؛ بدون محاکمات. - و با این حال، همه چیز روال قاعده‌مند خود را طی می‌کند... همه آزاد و برابر هستند - منجمله زنان. ... و اگر ما شرایط آنها را با اکثریت عظیم مردمان متمدن امروز مقایسه کنیم، شکافی عظیم بین پرولتر و دهقان خرده‌پای امروزی، و عضو آزاد یک تبار کهن را مشاهده می‌کنیم. [۳۸]

ملاک‌هایی که انگلس با اتکا بر آن‌ها، در مورد پس‌روی جامعه‌ی سرمایه‌داری داد سخن می‌دهد بیش از هر چیز ملاک‌های اجتماعی (آزادی، برابری) و البته همچنین ملاک‌های اخلاقی هستند: درست است که زوال تبارها به وسیله‌ی مالکیت خصوصی امری است اجتناب‌ناپذیر، اما با این همه، این زوال با «انحطاط و تنزل عظمت اخلاقی بی‌تکلف جامعه‌ی بدوی کهن» همراه بوده است. [۳۹]

در اواخر قرن نوزدهم و در مخالفت با پوپولیسم روسی (به ویژه با نوشته‌های گئورگی والتینوویچ پلخانف) (Georgi Valentinovich Plekhanov) نوعی مارکسیسم به‌شدت غیر رمانتیک پدیدار شد: گرایشی تکامل‌گرا و مدرنیزه‌ساز که توسعه صنعتی - سرمایه‌دارانه را با نگاهی سراسر تحسین می‌نگریست. درست است که این رویکرد ریشه در برخی متون مارکس و انگلس داشت، اما هیچ چیز بیش از کار خود مارکس بر روی کمونته‌های روستایی روسی، تفاوت میان این نوع از مارکسیسم رمانتیسیسم‌زدوده با اندیشه‌ی مارکس را آشکار نمی‌سازد. مارکس بدون این که مفروضات نارودنیک‌ها را به‌تمامی بپذیرد، همانند آن‌ها به نقش سوسیالیستی کمونته‌ی سنتی روسی در آینده باور داشت. به نظر مارکس، چنان‌چه صراحتاً در نامه‌ای به تاریخ ۸ مارس ۱۸۸۱ به ورا زاسولیچ (Vera Zasulich) نیز نگاشته است، «این کمونته تکیه‌گاهی است برای بازسازی اجتماعی در روسیه، اما برای آن که بتواند به معنای دقیق کلمه چنین کارکردی را ایفا کند، در گام نخست ضروری است اثرات زیان‌باری را که از هر سو بدان یورش می‌برند از پیش روی آن برداشت، و سپس شرایط عادی توسعه‌ی خودانگیخته را برایش فراهم کرد». [۴۰]

در پیش‌نویس نامه به ورا زاسولیچ همچنین اشاراتی وجود دارد به کمونته‌های روستایی پیش‌سرمایه‌دارانه در هندوستان؛ اشاراتی که به وضوح تحول رویکرد مارکس از دهه‌ی ۱۸۵۰ به بعد را نشان می‌دهد. مارکس در ۱۸۵۳ نقش استعمار انگلیس در هندوستان را، هم به طرز هولناکی ویرانگر و هم پیشرو (مثلا به دلیل آوردن راه‌آهن) می‌دانست؛ پیشرفتی که شکل و شمایل «آن بت کریه‌المنظر بت‌پرستان [را داشت]، که فقط از مجموعه‌ی مقتولان شراب الهی می‌نوشد». [۴۱] در آن مرحله مارکس همچنان به نقش اقتصادی مترقی استعمار، صرف‌نظر از هزینه سنگین پرداخت‌شده از لحاظ اجتماعی و انسانی اعتقاد داشت. با این حال، او در نامه‌ی ۱۸۸۱ چنین نوشت: «مثلا در مورد هند شرقی همه، به‌استثنای سیر هنری مین (Sir Henry Maine) و همفکران دیگری چون او، تشخیص می‌دهند که سرکوب زمین‌داران اشتراکی نمونه‌ای از ویرانگری‌های انگلستان در آن‌جا بود، به طوری که این عمل نه‌تنها به پیشرفت مردمان بومی منتهی نشد، بلکه به عقب‌گرد آن‌ها نیز انجامید.» [۴۲] این داوری مارکس تناقضی با داوری که وی در ۱۸۵۳ صورتبندی کرد، ندارد، بلکه بر وجه واپس‌گرایانه‌ی مدرن‌سازی سرمایه‌دارانه از حیث انسانی قضیه تاکید می‌کند.

نقد کمی‌سازی پولی سرمایه‌داری

در کنار نوستالژی برای بهشت گمشده کمونیستی، بُعد اصلی دیگر اندیشه‌ی مارکسیستی که از حیث ملهم‌بودن آن بی‌تردید رمانتیک است، عبارت است از نقد جنبه‌های بنیادین خاصی از مدرنیته‌ی سرمایه‌داری - صنعتی. برخلاف آنچه معمولاً تصور می‌شود، این نقد به مساله مالکیت خصوصی ابزارهای تولید محدود نمی‌شود، بلکه نقدی وسیع‌تر، عمیق‌تر و رادیکال‌تر است که در آن کل شیوه‌ی فعلی تولید صنعتی و کل جامعه‌ی بورژوازی مدرن زیر سؤال می‌روند - آن هم با اتکا بر مباحث و رویکردهایی که اغلب به مباحث و رویکردهای رمانتیک‌ها شباهت دارند. با این حال، همانطور که می‌بینیم، این همانندی‌ها به ویژه در مورد مسئله مهم کمی‌سازی (Quantification)، یعنی انحلال ارزش‌های کیفی اخلاقی یا فرهنگی - همچون شأن، کرامت و صمیمیت - توسط قدرت مخرب ارزش‌های کمی محض سرمایه‌داری همچون پول، قیمت، مقدار سرمایه یا اموال، و غیره برجسته هستند.

نقد کمی‌سازی زندگی در جامعه صنعتی (بورژوازی)، در نوشته‌های اولیه مارکس، به ویژه در دست‌نوشته‌های *اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴*، که حاکی از ترکیبی بسیار قوی از رمانتیسم و مادی‌گرایی است، از جایگاهی مرکزی برخوردار است. براساس این متن، قدرت پول در سرمایه‌داری به حدی است، که اجازه می‌دهد این نظام به تخریب و استحاله‌ی تمام کیفیت‌های انسانی و طبیعی بواسطه‌ی سوژه کردن این کیفیت‌ها در

فرایند اندازه‌گیری صرفاً کمیت‌سازانه آنها اقدام کند. «کمیت پول به گونه‌ای روزافزون به تنها خاصیت مهم آن بدل می‌شود. درست همانطور که همه چیز را به صورت انتزاعی خود تنزل می‌دهد، بنابراین خود را در جریان حرکت خودش به چیزی کمی تنزل می‌دهد» تبادل میان کیفیت‌های انضمامی بشری - عشق در برابر عشق، اعتماد در برابر اعتماد - با مبادله انتزاعی پول در برابر کالاها جایگزین می‌شود. کارگر به موقعیت کالای تجاری (انسان-کالا) (Menschenware) تنزل می‌یابد، تبدیل به مخلوقی ملعون و از لحاظ جسمانی و معنوی غیرانسانی (Entmenschetes) می‌شود. «انسان دوباره به زندگی در غار بازگشته است، اما غار فعلی با هوای متعفن و طاعونی تمدن آلوده شده است» درست مانند تاجری که سنگ‌های قیمتی می‌فروشد و تنها ارزش بازاری آنها را در نظر می‌گیرد و نه زیبایی و ماهیت خاص سنگ‌ها را. افراد در جامعه سرمایه‌داری احساس و درک مادی و معنوی خود را از دست می‌دهند و با احساس صرف مالکیت جایگزین می‌کنند. در یک کلام: بودن، یعنی بیان آزاد غنای زندگی از طریق فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی، به طور فزاینده‌ای قربانی *دشتن*، انباشت پول، کالاها و سرمایه می‌شود. [۴۳]

می‌توان در مقاله‌های مجادله‌آمیز مارکس علیه پرودون در کتاب *فقر فلسفه*، قطعه‌ای شگفت‌انگیز یافت که در آن نقد کمی‌سازی پولی سرمایه‌داری با لحنی رمانتیک تنظیم شده است

و بالاخره زمانی فرا رسید که در آن همه چیزهایی که تا آن زمان از نظر انسان‌ها غیر قابل فروش تلقی می‌شدند، مورد مبادله و در معرض داد و ستد قرار گرفتند و به فروش رسیدند. این عصری است که در آن چیزهایی که تا آن زمان تقسیم می‌شدند ولی هرگز مبادله نمی‌شدند، اهدا می‌شدند ولی هرگز فروخته نمی‌شدند، بدست می‌آمدند ولی هرگز خریده نمی‌شدند یعنی فضیلت، عشق، اعتقاد، دانش، آگاهی و غیره و در یک کلام زمانی که همه چیز مورد دادوستد قرار می‌گیرد. این عصر فساد عمومی است، عصر ابتیاع‌پذیری جهانی است و اگر بخواهیم از شیوه بیان اقتصادی استفاده کنیم، عصری است که در آن همه چیز - چه مادی و چه اخلاقی - به عنوان ارزش تجاری به بازار آورده می‌شود تا واقعی‌ترین ارزش آن ارزیابی شود. [۴۴]

آنچه هر یک از این نظرات را به‌سان رمانتیک تلقی می‌کند مقایسه‌ای، صریح یا ضمنی، با زمان‌های گذشته است - کسانی که در دوران پیشاکاپیتالیستی می‌زیستند، یعنی دورانی که هنوز این فساد روابط اجتماعی صورت نگرفته بود. همانطور که قبلاً مشاهده کردیم، این بحث نه تنها توسط کارلایل بلکه همچنین توسط بالزاک، چارلز دیکنز - مخصوصاً در رمان «*روزگار سخت*» وی و بسیاری از نویسندگان رمانتیک دیگر نیز مطرح شد. واضح است که کمونیسم برای مارکس جامعه‌ای خواهد بود که در آن چنین

ارزش‌هایی انسانی - فضیلت، عشق، اعتقاد، دانش، آگاهی - به شأن اخلاقی و اجتماعی خود بازگردانده شوند.

این قبیل موضوعات نوشته‌های ابتدایی مارکس، در کاپیتال با صراحت کم‌تری مطرح شده‌اند، اما با این حال، کماکان حضور دارند، به‌ویژه در پاره‌ای قطعات که در آن مارکس خصلت تمدن سرمایه‌داری جدید را، که منحصر بر تولید روزافزون کالاها و انباشت سرمایه (یعنی بر «کمیت و ارزش مبادله») متمرکز است، با روح دوران باستان کلاسیک، که منحصر با کیفیت و ارزش مصرف سروکار دارد، مقایسه می‌کند. [۴۵] اگر چه مارکس آراء کارلایل را بازگویی نمی‌کند، طنین جدل‌آمیز شدید وی بر علیه مامونیسیم در فصل بت‌وارگی کالایی شنیده می‌شود. تاثیر کارلایل به ویژه زمانی مشهود است که مارکس به نحوی کنایه‌آمیز صورت عالی آن، بت‌وارگی کالایی، تبدیل کالا به یک معبود یعنی فetišی با قدرت جادویی را شرح می‌دهد.

موضوع اصلی‌ای که در کاپیتال بدان پرداخته شده استثمار کار است، یعنی به‌دست‌آوردن ارزش اضافی توسط مالکان سرمایه‌دار ابزار تولید. با این حال، کاپیتال شامل انتقادی رادیکال از خود ماهیت کار صنعتی مدرن نیز می‌شود. کاپیتال در هجمه‌ی خود به خصلت انسان‌زدایانه‌ی کار صنعتی - سرمایه‌دارانه، کماکان نسبت به دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ از صراحت لهجه‌ی بیش‌تری برخوردار است، به‌علاوه، به احتمال فراوان میان نقدی که کاپیتال مطرح می‌کند و انتقادات رمانتیک‌ها پیوندی وجود دارد. به‌طور مثال، شواهدی متناظر در مورد غیر انسانی بودن شرایط کارگران صنعتی در توصیفات چارلز دیکنز در رمان روزگار سخت وی وجود دارد. دیکنز کارخانه در عصر سرمایه‌داری را به عنوان مکانی جهنمی و کارگران را به سان ارواح جهنمی توصیف می‌کند، نه به این دلیل که آنها مورد سوء استفاده قرار گرفتند، بلکه به دلیل اینکه آنها مجبور بودند تا حرکاتی مکانیکی را دنبال کرده و اجرا کنند، ریتم یکنواخت پیستون موتور بخار، «به‌طور یکنواخت بالا و پایین می‌رود و به حرکت سر یک فیل در حالت جنون ملانکولیک شبیه است.» [۴۶]

آشکار است که مارکس رویای بازسازی نظام پیشه‌وری قرون وسطایی را در سر نمی‌پروراند - آن‌چنان که جان راسکین چنین سودایی داشت - اما، او کار صنعتی را، در قیاس با کیفیات انسانی کار پیشه‌سرمایه‌داری، یک شکل به لحاظ اجتماعی و فرهنگی تنزل‌یافته می‌انگاشت: «دانش، داور، و اراده‌ای... [که] به دست دهقان یا صنعتگر مستقل به کار گرفته می‌شدند»، به‌واسطه‌ی کارگران مقاطعه‌کار صنعت مدرن از میان رفته‌اند. برای تحلیل این تنزل‌یافتگی، مارکس اول از همه به تقسیم کار

می‌پردازد که «با چپاول مهارت کارگر در انجام کارهای ظریف به بهای حجم عظیمی از غرایز و توانمندی‌های تولیدی، او را به هیولایی زمین‌گیر بدل ساخته است»؛ در همین زمینه است که او شاهد مثالی از دیوید ارکارتِ رمانتیک، از محافظه‌کاران وابسته به حزب توری، می‌آورد: «تکه‌تکه کردن یک انسان اعدام اوست، چنانچه مستحق این مجازات باشد؛ ترور اوست، چنانچه مستحق این مجازات نباشد... تقسیم کار همان اعدام انسان‌ها است.» ماشین‌ها، این عناصرِ فی‌نفسه‌ی پیشرفت، در شیوه‌ی تولید معاصر به اسباب بدبختی کارگران بدل شده‌اند؛ آن‌ها کار را از هر شکلی از علاقمندی تهی می‌سازند و «ذره ذره‌ی آزادی را هم در فعالیت‌های بدنی و هم در فعالیت‌های فکری» مصادره می‌کنند. با ماشین‌آلاتِ مورد استفاده‌ی سرمایه‌داری، کار «به نوعی شکنجه بدل می‌شود»، زیرا — و مارکس در این‌جا از کتاب انگلس، وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان ۱۸۴۴، نقل قول می‌آورد — کارگر به «روال فلاکت‌باری از مشقت و کار شاقی بی‌پایان که در آن، یک فرایند مکانیکی تکراری، به‌سان کاری سیزیفوار، بارها و بارها از سر گذرانده می‌شود. بارِ گران کار همچون تخته‌سنگی، همواره بر پشت کارگر فرسوده سنگینی می‌کند». در نظام صنعتی مدرن، تمامیت سازماندهی فرایند کار سبب درهم‌شکستن استقلال، آزادی و سرزندگی کارگر می‌شود. مارکس به این تصویر تیره‌وتارِ ازپیش‌موجود، توصیف شرایط مادی‌ای را می‌افزاید که تحت آن، کار جریان دارد: فضا، نور، و اکسیژن ناکافی؛ اصوات گوش‌خراش؛ هوایی پر از گردوخاک؛ خطر مرگ یا قطع عضو به‌دست ماشین؛ و «بیماری‌های فراوان ناشی از ملزومات زیان‌آور و خطرناک فرایند تولید». [۴۷] مخلص کلام آن‌که، سرمایه با هدف صرفاً کمی تولید هرچه بیشترِ کالاها و دستیابی به سود هر چه بیشتر، کیفیت‌های فرهنگی و طبیعی کارگران به‌مثابه ابنای بشر را به صلابه می‌کشد.

تصور مارکس و انگلس از سوسیالیسم عمیقاً با این نقد رادیکالِ تمدن بورژوازی مدرن پیوند خورده است. این نقد متضمن یک تغییر کیفی یعنی نوع متفاوتی از تمدن‌سازی است که نقش «کیفیات طبیعی و انسانی» زندگی و نیز نقش ارزش مصرف در فرایند تولید را احیا می‌کند. به‌علاوه، این نقد مستلزم رهایی از کار است، نه فقط به‌وسیله‌ی «سلب مالکیت از سلب مالکیت‌کنندگان» و کنترل فرایند تولید از طریق روندهای کاری مرتبط به‌هم، بلکه همچنین به‌وسیله‌ی تغییر تام‌وتمام خود ماهیت کار.

چگونه می‌توان این هدف را محقق ساخت؟ این مسئله‌ای است که مارکس به طور خاص در *گروندریسه* (۱۸۵۷-۵۸) بدان پرداخته بود: از منظر او، در جامعه‌ی سوسیالیستی، مکانیزه‌سازی و پیشرفتِ تکنولوژیک زمان لازم برای «کار ضرورتاً لازم» (Necessary labour) — یعنی زمان مورد نیاز برای رفع نیازهای اساسی اجتماع — را به‌شدت کاهش می‌دهد. بنابراین، بیش‌تر ساعات یک روز، برای آن فعالیت‌های آزاد

می‌ماند که مارکس، به تبع فوریه، آن را کار جاذب (Attractive labor) نام می‌نهد: یعنی کار حقیقتاً آزاد، کاری که باعث خودشکوفایی (Self-realization) فرد می‌شود. چنین کاری، چنین تولیدی (که هم می‌تواند مادی باشد و هم معنوی) صرفاً نوعی بازی نیست — و مارکس در این‌جا از فوریه فاصله می‌گیرد — بلکه می‌تواند تلاش و جدیتی حداکثری را بطلبد: مارکس ساختن یک قطعه‌ی موسیقایی را نمونه‌ی چنین جد و جهدی می‌داند. [۴۸] ایده کمونیسم مارکس رهایی از محدودیت‌های محدودساز تحمیلی توسط تقسیم کار سرمایه‌داری را نیز شامل می‌شود. فراز معروف وی در *ایدئولوژی آلمانی* درباره فرد در جامعه‌ی کمونیستی که قادر است «صبح شکار کند، بعدازظهر ماهیگیری کند، شب گله را به چرا ببرد، بعد از شام هم به انتقاد پردازد» (۱۱) به وضوح ته مایه‌های رمانتیک دارد.

جمع‌بندی

کاملاً در اشتباه خواهیم بود اگر که براساس مسائل مطرح شده در سطور فوق، چنین استدلال کنیم که مارکس رمانتیک بوده است: در واقع او بیش‌تر وام‌دار فلسفه‌ی روشنگری و اقتصاد سیاسی کلاسیک بود تا وام‌دار منتقدان رمانتیک تمدن صنعتی. با این همه، منتقدان رمانتیک باعث شدند تا او به محدودیت‌ها و تناقض‌های فلسفه‌ی روشنگری و اقتصاد سیاسی کلاسیک پی ببرد. مارکس در یکی از متن‌های بسیار روشنگرانه‌ی کتاب *دست‌نوشته‌های سیاسی و اقتصادی ۱۸۴۴* به تضاد میان زمین‌داران قدیم و سرمایه‌داران جدید اشاره می‌کند، تضادی که در قالب یک جدل میان نویسندگان رمانتیک (از آن جمله یوستوس موزر) و اقتصاددانان سیاسی (مانند دیوید ریکاردو و جان استوارت میل) نمایان می‌شود: «این تضادی به‌غایت تلخ است، و هر یک از طرفین در مورد طرف دیگر حقیقت را می‌گویند.» [۴۹] همچنین یکی از موضوعات تکرارشونده‌ی واپسین نوشته‌های اقتصادی او این بوده است که سیستم‌وندی می‌تواند محدودیت‌های ریکاردو را ببیند، همچنان که عکس این موضوع نیز صادق است؛ در حالی که ریکاردو توان تولیدی عظیم سرمایه‌داری و برتری اقتصادی آن بر اشکال پیشاکاپیتالیستی را مدنظر قرار داد، سیستم‌وندی توانست از دیدگاه خرده بورژوازی خود، تضادهای نظام، پیامدهای مرگبار تقسیم کار، بحران مازاد تولید و غیره را در نظر بگیرد.

مارکس و انگلس نمی‌توانند — به رغم علاقه خود به استدلال‌های رمانتیک — به عنوان رومانیک تعریف شوند. ایده‌های مارکس نه رمانتیک بودند و نه در پی مدرن‌سازی، بلکه تلاش برای نوعی آفهبونگ دیالکتیکی میان هر دوی این‌ها درون یک جهان‌بینی انقلابی و انتقادی بود. مارکس فارغ از هر دفاعی از تمدن بورژوازی و یا نادیده‌انگاری دستاوردهای آن، در جستجوی شکل والاتری از سازمان اجتماعی است؛

شکلی که پیشرفت‌های صنعتی جامعه‌ی مدرن را با برخی از کیفیات انسانی اجتماعات پیش‌سرمایه‌داری در هم می‌آمیزد. آنها رویای بازگشت به گذشته را نداشتند - رویکرد ارتجاعی معمول رمانتیک - بلکه به دنبال مسیری متمایز با گذشته به سمت آینده کمونیستی بودند یعنی آینده‌ای که برای پیشرفت و غنای زندگی انسانی بستری بی‌کران فراهم می‌آورد.

- محتوای این مقاله با مقاله دیگری از میشل لووی و رابرت سیر با نام «کارل مارکس و رمانتیسیسم» اشتراک محتوایی دارد. این مقاله پیش‌تر توسط «نرگس ایمانی» ترجمه و در سایت «نقد اقتصاد سیاسی» منتشر شده است. مترجم مقاله حاضر ضمن تطبیق دادن متن با مقاله نامبرده از محتوای آن نیز استفاده کرده است.

یادداشت‌ها:

- (۱) این اصطلاح گرت‌برداری از واژه آلمانی (ولت آن شآو او نگ) متشکل از Welt (جهان) و Anschauung (مشاهده) است.
- (۲) Über den Gegensatz gegen jene romantische Ansicht ist die bürgerliche nie Herausgekommen.
- (۳) legitimate counterposition-berechtigter Gegensatz.
- (۴) Das konservative Denken.
- (۵) bürgerlich-naturrechtliche Denken.
- (۶) Mammonism را به زریپرستی یا ثروت‌پرستی (داربوش آشوری) و یا فزون‌خواهی یا دنیا‌طلبی نیز ترجمه کرده‌اند.
- (۷) حزب محافظه‌کار انگلستان است، این حزب در ابتدا در قرن هفدهم به نام «حزب میهن» بنا گذارده شده بود و بعدتر به حزب توری معروف شد. این حزب نخستین صورت‌های تشکل یافته محافظه‌کارانه در انگلستان بود و هنوز نیز حزب محافظه‌کار در انگلستان را توری نیز می‌نامند. (نگاهی به تاریخ توری‌ها و ویگ‌ها، سونا انزابی نژاد)
- (۸) Whig گروه دیگری که در مقابل توری‌ها شکل گرفت «ویگ»‌ها یا آزادی‌خواهان بودند. تا نیمه قرن نوزدهم، عرصه سیاسی انگلستان در اختیار این دو گروه بود. آنها احزاب سیاسی به معنای مدرن نبودند بلکه بیشتر ائتلاف‌هایی ناپایدار قلمداد می‌شدند که بر اساس منافع برخی افراد و گروه‌های خاص شکل می‌گرفتند. ویگ‌ها به طبقه نوظهور ثروتمندان صنعتی شهری و تاجران، و توری‌ها به اشراف زمیندار و کلیسای انگلیس و اسکاتلند نزدیک بودند. از نیمه دوم قرن نوزدهم توری‌ها به حزب محافظه‌کار تبدیل شدند و ویگ‌ها هم حزب لیبرال را تشکیل دادند. (نگاهی به تاریخ توری‌ها و ویگ‌ها، سونا انزابی نژاد).
- (۹) Chartism چارتریسم اولین ظهور سیاسی و صنفی طبقه‌ی کارگر در انگلستان صنعتی در اوایل قرن نوزدهم بود. طبقه‌ی کارگر برای اولین خود را به عنوان یک طبقه می‌شناسد و از طریق نمایندگان خود و حق رای همگانی، تلاش می‌کند در بافت سیاسی جامعه سهمی ایفا کند. اما علیرغم بازشناسی هویت این طبقه برای خویش، جنبش چارتریسم نشان می‌دهد که طبقه‌ی کارگر هنوز وضعیت موجود و روش مبارزه را نمی‌شناسد. چارتریسم مرحله‌ی نوزادی جنبش طبقه‌ی کارگر بود و طبقه‌ی کارگر قصد داشت در همان چارچوب سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری همراه با طبقه‌ی بورژوا و باقیمانده اشراف و زمین‌داران، در قدرت و سیاست سهیم باشد. مطمئناً نه بورژوازی و نه اشرافیت چنین حقی را برای طبقه‌ی کارگر به رسمیت نمی‌شناسد. بورژوازی در مرحله‌ی پائینی و تثبیت خویش قرار داشت و بی‌شک مشارکت طبقه‌ی کارگر در نظام سیاسی

انگلستان را تحمل نمی‌کرد. بنابراین، چارتیسم با شکست مواجه شد و طی سه بار عریضه نویسی، هر بار با رد و تمسخر مجلس عوام (نمایندگان بورژوازی) مواجه شد و متعاقب آن شورش و سرکوب پلیسی از پی آمد. (والتون، جان کی. چارتیسم. ترجمه امین قضایی).

(۱۰) گاو برنزی، گاو برنجی یا گاو سیسیلیایی، وسیله‌ای طراحی شده در یونان باستان برای شکنجه و اعدام محکومان بود. طراح این وسیله فلزکاری به نام پریلوس آتنی بود که آن را به عنوان وسیله‌ای تازه برای اعدام مجرمان برای فالاریس، حاکم ستمگر آکراگاس در سیسیل ساخت. این گاو توخالی و تماما از فلز برنز ساخته شده بود و دری در پهلویش داشت. محکوم را در داخل این گاو می‌انداختند و در زیر آن آتش می‌افروختند تا فلز آن کاملا داغ و گداخته شود. در نتیجه این کار، محکوم در داخل این وسیله برشته شده و می‌مرد.

(۱۱) جمله کامل در متن ایدئولوژی آلمانی است: «در جامعه کمونیستی، که دایره آزادی هر فرد بیش از همیشه است و وی می‌تواند در رشته مورد علاقه به موفقیت دست پیدا کند، جامعه فرایند تولید را کنترل می‌کند و بنابراین فردی مثل من می‌تواند امروز کاری انجام دهد و فردا کار دیگری، صبح شکار کند، بعدازظهر ماهیگیری کند، شب گله را به چرا ببرد، بعد از شام هم به انتقاد بپردازد، همان چیزی که در ذهنش است را اجرا کند بدون آنکه شکارچی، ماهیگیر، چوپان یا نقاد باشد».

NOTES

۱. Michael Löwy and Robert Sayre, *Romanticism against the Tide of Modernity*, trans. C. Porter (Durham and London: Duke University Press, ۲۰۰۱).
۲. Author's own translation. Karl Marx, *Grundrisse der Kritik der Politischen Ökonomie* (Berlin: Dietz Verlag, ۱۹۵۳), ۸۰.
۳. Ibid., ۸۰. According to the editors of the *Grundrisse*, the Romantics to whom Marx refers here are Adam Müller, the conservative Romantic economist and Thomas Carlyle, on whom more will be said later.
۴. Karl Mannheim, "Das konservative Denken. Soziologische Beiträge zum Werden des politisch-historischen Denkens in Deutschland," in *Wissenssoziologie* (Berlin: Luchterhand, ۱۹۶۴).
۵. Ibid., ۴۲۵, ۴۳۸, ۴۴۰, ۴۸۶, ۴۹۷, ۵۰۷.
۶. Alvin. W. Gouldner, *For Sociology: Renewal and Critique in*

- Sociology Today* (New York: Basic Books), 339.
- γ. Ernst Fischer, *Marx in His Own Words* (London: Penguin Books), 15.
- λ. István Meszaros, *Marx's Theory of Alienation* (London: Merlin Press, 1970), 48–61.
- ϑ. Jürgen Habermas, “What Does Socialism Mean Today? The Rectifying Revolution and the Need for New Thinking on the Left,” *New Left Review*, no. 183 (1990), 15.
10. *Ibid.*, 15.
11. William Morris, *News from Nowhere* (London: Penguin Classics, 1986).
12. Ernst Bloch, *Geist der Utopie* (Frankfurt: Suhrkamp Verlag, 1985).
13. Ernst Bloch, *Thomas Münzer als Theologe der Revolution* (Frankfurt: Suhrkamp Verlag, 1972).
14. Guy Debord, *La Société du Spectacle* (Paris: Gallimard, 1992).
15. E. P. Thompson, *William Morris: From Romantic to Revolutionary* (London, Merlin Press, 1977).
16. Auguste Cornu, *Karl Marx et Friedrich Engels* (Paris: Presses Universitaires de France, 1955), tome I: 67–69, 75, 93–97, 103.
17. Leonard P. Wessell Jr., *Karl Marx, Romantic Irony, and the Proletariat: The Mythopoetic Origins of Marxism* (Baton Rouge: Louisiana State University Press, 1979).

18. Karl Marx and Frederick Engels, “Manifesto of the Communist Party,” in *Marx-Engels Collected Works*, vol. 6, trans. Richard Dixon et al. (London: Lawrence and Wishart, 1976), 477–519.
19. *Ibid.*, 483.
20. Karl Marx, “Capital, vol. 1.” In *Marx-Engels Collected Works*, vol. 35, translated by Richard Dixon et al. (London: Lawrence & Wishart, 1996), 607–641.
21. Frederick Engels, “The Condition of England. Past and Present by Thomas Carlyle, London, 1843,” in *Marx-Engels Collected Works*, vol. 3, trans. Richard Dixon et al. (London: Lawrence and Wishart, 1975), 444–468.
22. *Ibid.*, 447, 461, 456.
23. Thomas Carlyle, *Chartism* (London: James Fraser, 1840).
24. *Ibid.*, 37. I was able to consult Marx’s unpublished Notebooks (*Excerpthefte*) at the Archive Marx-Engels in the Institute for Social History in Amsterdam.
25. Frederick Engels, “Latter-Day Pamphlets,” in *Marx-Engels Collected Works*, vol. 10, ed. Thomas Carlyle and trans. Richard Dixon et al. (London: Lawrence and Wishart, 1850), 301.
26. Frederick Engels, “Letter to Miss Harkness, April 1888,” in *Marx and Engels on Literature and Art: A Selection of Writings*, eds. Lee Baxandall and Stefan Morawski (St. Louis and Milwaukee: Telos Press, 1973).
27. Karl Marx, “The English Middle Class,” in *Marx-Engels Collected Works*, vol. 13, trans. Richard Dixon et al.

(London: Lawrence and Wishart, 1975), 664.

28. Marx and Engels, “Manifesto of the Communist Party,” 57.

29. Honoré de Balzac, *Le Cabinet des Antiques* (Paris: Gallimard, 1999), 71–72. 30. Marx and Engels, “Manifesto of the Communist Party,” 59.

31. *Ibid.*, 48.

32. Paul Breines, “Marxism, Romanticism, and the Case of Georg Lukács: Notes on Some Recent Sources and Situations,” *Studies in Romanticism* 16 (1977): 476.

33. The “gens” refers to a clan structure of prehistoric antiquity; “Marks” to a German rural community; and “obschtchina” to a traditional Russian commune.

34. Karl Marx, “Letter to Frederick Engels, 1868,” in *Marx-Engels Collected Works*, vol. 42, trans. Richard Dixon et al. (London: Lawrence & Wishart, 1992), 557.

35. Frederick Engels, “The Mark” in *Marx-Engels Collected Works*, vol. 24, trans. Richard Dixon et al. (London: Lawrence and Wishart, 1989), 456.

36. Frederick Engels, “Letter to Marx, 15 December 1882” in *Marx-Engels Collected Works*, vol. 46, trans. Richard Dixon et al. (London: Lawrence & Wishart, 1992), 400.

37. Frederick Engels, “The Origin of the Family, of Private Property and of the State (1888),” in *Marx-Engels*

Collected Works, vol. ۲۶, trans. Richard Dixon et al.
(London: Lawrence & Wishart, ۱۹۹۰), ۱۵۹-۱۶۲.

۳۸. Ibid., ۱۵۹-۱۶۰.

۳۹. Ibid., ۱۶۰-۱۶۱.

۴۰. Karl Marx, "Letter to Vera Zasulich, March ۸, ۱۸۸۱" in *Marx-Engels Collected Works*, vol. ۴۶, trans. Richard Dixon et al. (London: Lawrence & Wishart, ۱۹۹۶), ۷۱-۷۲.

البته، مارکس بر نیاز کمونته‌های روستایی روسی برای استیلای پیامدهای فن‌آورانه‌ی تمدن صنعتی اروپایی برای استفاده شخصی خودشان، تاکید داشت، اما با این وجود تجزیه و تحلیل او تا حد زیادی با شرط‌بندی نارودنیک‌ها بر روی احتمال مستثنی بودن روسیه از تمامی مصائب تمدن اروپایی همراه بود. آینده، متوهمانه بودن این امید را عریان ساخت، ولیکن وعده‌ی مارکس حاوی «شالوده‌ی منطقی» بسیار پرباری بود.

۴۱. Karl Marx, "The Future Results of the British Rule in India (۱۸۵۳)," in *Marx-Engels Collected Works*, vol. ۱۲, trans. Richard Dixon et al. (London: Lawrence and Wishart, ۱۹۷۹), ۲۲۲.

۴۲. Karl Marx, "Letter to Vera Zasulich, ۱۸۸۱," in *Marx-Engels Collected Works*, vol. ۲۴, trans. Richard Dixon et al. (London: Lawrence & Wishart, ۱۹۸۹), ۳۶۵.

۴۳. My translation. Karl Marx. *Frühschriften*, ed. S. Landshut (Stuttgart: Kroner Verlag, ۱۹۵۳), ۲۴۰, ۲۴۳, ۲۵۵, ۲۹۹, ۳۰۱, ۳۰۳.

۴۴. Karl Marx, *Misère de la Philosophie*, Paris: Ed. Sociales, ۱۹۴۷, ۳۳. Editorial Note: Otherwise titled in English translation *The Poverty of Philosophy*.

٤٥. Marx, "Capital, vol. ١," ٣٧٠.
٤٦. Charles Dickens, *Hard Times* (New York: Harper and Row, ١٩٦٥), ٢٢.
٤٧. Karl Marx, "Capital, vol. ١," ٣٣٦, ٣٦٥, ٣٦٨, ٤٢٥–٢٦, ٤٢٩.
٤٨. Karl Marx, *Grundrisse: Foundations of the Critique of Political Economy*, trans. Martin Nicolaus (New York: Random House, ١٩٧٣), ٧٠٤–٧١٢.
٤٩. Karl Marx, "Economic and Political Writings of ١٨٤٤," in *Marx-Engels Col- lected Works*, vol. ٣, trans. Richard Dixon et al. (London: Lawrence & Wishart, ١٩٧٥a), ٢٨٦.

REFERENCES

- Balzac, Honoré de. *Le Cabinet des Antiques*. Paris, Gallimard, ١٩٩٩.
- Bloch, Ernst. *Thomas Münzer als Theologe der Revolution*. Frankfurt: Suhrkamp Verlag, ١٩٧٢.
- Bloch, Ernst. *Geist der Utopie*. Frankfurt: Suhrkamp Verlag, ١٩٨٥.
- Breines, Paul. "Marxism, Romanticism, and the Case of Georg Lukács: Notes on some Recent Sources and Situations." *Studies in Romanticism* ١٦ (١٩٧٧): ٤٧٣–٤٨٩.
- Carlyle, Thomas. *Chartism*. London: James Fraser, ١٨٤٠.
- Cornu, Auguste. *Karl Marx et Friedrich Engels*. Paris: Presses Universitaires de France, ١٩٥٥.
- Debord, Guy. *La Société du Spectacle*. Paris: Gallimard, ١٩٩٢.
- Dickens, Charles. *Hard Times*. New York: Harper and Row, ١٩٦٥.

- Engels, Frederick. "Letter to Miss Harkness, April 1888." In *Marx and Engels on Literature and Art: A Selection of Writings*, edited by Lee Baxandall and Stefan Morawski, 114–116. St. Louis and Milwaukee: Telos Press, 1973.
- Engels, Frederick. "The Condition of England. Past and Present by Thomas Carlyle, London, 1843." In *Marx-Engels Collected Works*, vol. 3, translated by Richard Dixon et al., vol. 3: 444–468. London: Lawrence & Wishart, 1975.
- Engels, Frederick. "Latter-Day Pamphlets." In *Marx-Engels Collected Works*, vol. 10, edited by Thomas Carlyle and translated by Richard Dixon et al., 301–310. London: Lawrence & Wishart, 1978.
- Engels, Frederick. "The Mark." In *Marx-Engels Collected Works*, vol. 24, translated by Richard Dixon et al., 441–456. London: Lawrence & Wishart, 1989.
- Engels, Frederick. "The Origin of the Family, of Private Property and of the State." In *Marx-Engels, Collected Work*, vol. 26, translated by Richard Dixon et al., 129–276. London: Lawrence & Wishart, 1990.
- Engels, Frederick. "Letter to Marx, 15 December 1882." In *Marx-Engels Collected Works*, vol. 46, translated by Richard Dixon et al., 399–400. London: Lawrence & Wishart, 1992.
- Fischer, Ernst. *Marx in His Own Words*. London: Penguin, 1970.
- Gouldner, Alvin. W. *For Sociology: Renewal and Critique in Sociology Today*. New York: Basic Books, 1973.
- Habermas, Jürgen. "What Does Socialism Mean Today? The

- Rectifying Revolution and the Need for New Thinking on the Left.” *New Left Review* 183 (1990): 3–22.
- Löwy, Michael A., and Robert Sayre. *Romanticism against the Tide of Modernity*. Translated by C. Porter. Durham and London: Duke University Press, 2001.
- Mannheim, Karl. “Das konservative Denken. Soziologische Beiträge zum Werden des politisch-historischen Denkens in Deutschland.” In *Wissensoziologie: 40 Jahre 1936–1976*, Berlin: Luchterhand, 1964.
- Marx, Karl. *Misère de la Philosophie*. Paris: Ed. Sociales, 1947.
- Marx, Karl. *Frühschriften*, ed. S. Landshut Stuttgart: Kroner Verlag, 1953a.
- Marx, Karl. *Grundrisse der Kritik der Politischen Ökonomie*. Berlin: Dietz Verlag, 1953b.
- Marx, Karl. *Grundrisse: Foundations of the Critique of Political Economy*. Translated by Martin Nicolaus. New York: Random House, 1973.
- Marx, Karl. “Economic and Political Writings of 1844.” In *Marx-Engels Collected Works*, vol. 3, translated by Richard Dixon et al., 229–346. London: Lawrence & Wishart, 1975a.
- Marx, Karl. *Early Writings*. Edited by Lucio Colletti. New York: Penguin Books, 1975b.
- Marx, Karl. “The Future Results of the British Rule in India” (1853). In *Marx-Engels Collected Works*, vol. 12, translated by Richard Dixon et al., 217–222. London:

- Lawrence & Wishart, 1979.
- Marx, Karl. "The English Middle Class." In *Marx-Engels Collected Works*, vol. 13, translated by Richard Dixon et al., 663–665. London: Lawrence & Wishart, 1980.
- Marx, Karl. "Letter to Vera Zasulich, 1881." In *Marx-Engels Collected Works*, vol. 25, translated by Richard Dixon et al., 364–369. London: Lawrence & Wishart, 1989.
- Marx, Karl, "Letter to Frederick Engels, 1868." In *Marx-Engels Collected Works*, vol. 42, translated by Richard Dixon et al., 557–559. London: Lawrence & Wishart, 1992.
- Marx, Karl. "Capital, vol. 1." In *Marx-Engels Collected Works*, vol. 35, translated by Richard Dixon et al. London: Lawrence & Wishart, 1996a.
- Marx, Karl. "Letter to Vera Zazulitsch, 1 March 1881." In *Marx-Engels Collected Works*, vol. 46, translated by Richard Dixon et al., 71–72, London: Lawrence & Wishart, 1996b.
- Marx, Karl, and Frederick Engels. "Manifesto of the Communist Party." In *Marx-Engels Collected Works*, vol. 6, translated by Richard Dixon et al., 477–519. London: Lawrence & Wishart, 1976.
- Meszaros, István. *Marx's Theory of Alienation*. London: Merlin Press, 1970. Morris, William. *News from Nowhere*. London, Penguin Classics, 1986.
- Wessell, Leonard. P. Jr. *Karl Marx, Romantic Irony, and the Proletariat: The Mytho-poetic Origins of Marxism*. Baton Rouge: Louisiana State University Press, 1979.